

انتظار بشر از دین

محمود اصغری

طرح بحث

موضوع دین در جامعه بردازند و از آنجا که اومانیسیم و اصالت گرایی انسان سخن اول اندیشمندان این دوران بود، توانست سؤالی را برای پیروان مذاهب، خصوصاً در اروپا برانگیزد که آیا عقلانیت بشر بر وحیائیت دین مقدم است یا خیر، که در صورت تقدم، بشر دین را با انتظارات خود بسنجد و ممالک قبول و عدم قبول دین را پاسخگویی به انتظارات خود بداند. از این رو در این دوران دو زمینه برای پرسش «انتظار بشر از دین» به وجود آمد:

(۱) زمینه برون دینی؛

(۲) زمینه درون دینی.

گرچه به نظر بعضی:

نمی توان پاسخ دین را که «انتظارات ما از دین چیست؟» از خود دین جست، یا به صرف ادعای دین در این باب بسنده کرد.^۱

بعضی بر این باورند که سخن از «انتظار بشر از دین» برخواسته از دوران مدرنیته و زائیده اندیشه روشنفکری است، اما تأملی در اطراف موضوع و ژرف اندیشی در آن گویای این واقعیت است که این مطلب گفتمان دائمی بشر در طول حیات و زندگی خود با انبیاء الهی بوده است. دوران مدرنیته بستری را فراهم ساخت تا بیشتر به پردازش و پرورش آن از زوایای مختلف پرداخته شود. زیرا از طرفی دین ستیزان در تلاش بودند تا هیچ حقی برای حضور و ظهور دین در جامعه قائل نباشند و عقل جمعی را جایگزین دین و محور اصلی حرکت اجتماع قرار دهند و از طرف دیگر متألهان و مدافعان دین با کوشش و تلاش خود در صدد برآمدن تا به بیان جایگاه دین در غالب نیاز بشر به دین و نیز انتظار بشر از دین به تثبیت و تحکیم

اما حقیقت آن است که نگاهی به متون دینی در اسلام به ویژه قرآن کریم شاهدهی است بر زد این ادعا و نیز بیانگر وقوع چنین امری است در متن دین، لذا از منظر قرآن می‌توان این انتظارات را در دو بخش؛ یکی انتظارات بجا و دیگری انتظارات نابجا تقسیم نمود، که این نوشتار به شرح آنها خواهد پرداخت.

اقسام انتظارات

در بخش انتظارات به حق و بجا قرآن این توقعات را از زبان پیروان ادیان و ایمان آورندگان به ادیان بیان می‌کند و در بخش دیگر این خواسته‌ها را می‌توان در قرآن، هم از زبان کفار و مخالفان انبیاء و هم از زبان پیروان انبیا و حامیان آنها شنید که البته انتظار کفار، خود نیز در غالب دو بخش در قرآن کریم قابل توجه و دقت است.

یکی نسبت به اصل دین و پیامبری که برگزیده شده است، زیرا کفار انتظارشان از صاحب دین این بود که پیامبر را از میان گروه‌های متمول و صاحب نام و آوازه و شهرت دنیوی انتخاب کند، لذا با تعجب می‌گفتند، ﴿لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْطِيِّينَ عَظِيمٍ﴾ (زخرف/۳۱) چرا

قرآن بر مردی صاحب نام و آوازه و شهرت از میان دو شهر بزرگ مکه و مدینه نازل نشده و یا در سوره مبارکه فرقان آنجا که قرآن کریم به بیان انتظارات کفار می‌پردازد، اینچنین می‌گوید: ﴿وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولُ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا نَزَلَ آيَةُ مَلِكٍ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾ (فرقان/۷) و گفتند: این چه فرستاده‌ای است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا به همراه او فرشته‌ای فرونیامده تا به همراه وی بیم دهنده‌ای باشد.

بخش دوم این انتظارات مربوط می‌شود به حیطة و گستره دین و نیز دستورات و خواسته‌های دینی از پیروانش، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَنْزِلُنَا آيَةً كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهتْ قُلُوبُهُمْ قَدِ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (بقره/۱۱۸).

آنانی که از علم بی‌بهره‌اند گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا نشانه‌ای برای ما نمی‌آید؟ کسانی هم که پیش از ایشان بودند، چنین سخنی داشتند. دل‌های آنان همانند است. ما آیات را برای گروهی که یقین دارند روشن و آشکار بیان کردیم.

در بخش دستورات و اوامر و نواهی

دین که برخلاف انتظار کفار توسط پیامبران الهی از جانب خداوند نازل شده است، به عنوان مثال می‌توان جریان شعیب پیامبر را که وقتی به بیان دستورات اقتصادی برای قوم خود می‌پردازد و از آنان می‌خواهد که به عدل و انصاف داد و ستد نمایند و از مظالم اقتصادی و مفساد اجتماعی بپرهیزند، آنان این فرامین الهی را بر خلاف انتظار خود دانسته و در زد و انکار شعیب پیامبر زبان به سخن گشوده و می‌گویند:

﴿ياشعیب اصلوتک تامرک ان تترک ما یعبد اباون او ان نفل فی اموالنا مانشاء﴾
(هود/۸۷).

ای شعیب، آیا نماز تو به تو فرمان می‌دهد که ما آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند واگذاریم و یا در اموالمان آن طور که می‌خواهیم دخل و تصرف نکنیم؟ و نیز آیاتی که به بیان خلاف انتظار بودن حرمت ربا برای رباخواران مکه پرداخته و می‌گوید: رباخواران با این استدلال که ﴿انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا﴾ (بقره/۲۷۵) چگونه ممکن است که خداوند خرید و فروش را حلال دانسته و ربا را حرام کرده باشد به اظهار نظر می‌پرداختند.

بخش اول انتظارات نابجای پیروان انبیاء

در این بخش قرآن کریم بیشترین انتظارات بی‌جا را از زبان قوم بنی‌اسرائیل بیان می‌کند و قسمت عظیمی از سرگذشت این قوم را در قالب خواسته‌ها و درخواست‌های دور از حق و حقیقت آنان قرار می‌دهد، که به دو سه نمونه در بُعد اعتقادی، اجتماعی اشاره می‌گردد. در بخش اعتقادات انتظار آنان از موسی کلیم این بود که خدایی را که موسی برای ایمان آوردن به او قوم خود را دعوت می‌کند، به آنها نشان دهد و آنان با چشم سر به رؤیت آن بپردازند، ﴿و ان قلتم یا موسی لن نومن لک حتی نری الله جهرة﴾ (بقره/۵۵) و هنگامی که به موسی گفتید، هرگز ایمان به تو نخواهیم آورد مگر اینکه خدای را آشکارا ببینیم. در بعد اجتماعی کار به جایی رسید که خواسته‌های نابجای بنی‌اسرائیل هر حکمی از احکام الهی را که موسی کلیم به آنها ابلاغ می‌کرد مورد نقد و نقض قرار می‌داد؛ و گویی انتظار آنان این بود که هر حکمی از احکام الهی که صادر می‌شود، باید حکمت و فلسفه آن حکم برای آنان بیان شود که اگر با خواسته آنها مطابقت

داشت آن را بپذیرند وگرنه آن را کنار بگذارند، لذا قرآن کریم خطاب به مؤمنین می‌فرماید:

﴿اقتطمعون ان یؤمنوا لکم و قدکان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون﴾ (بقره/۷۵)
 آیا انتظار دارید که یهودیان به دین شما ایمان بیاورند، در حالیکه گروهی از آنها بعد از شنیدن آیات الهی و درک و فهم آن، به تحریف و وارونه جلوه دادن آن می‌پردازند. در قرآن کریم هر کجا سخن از تحریف حقایق است، پای قوم یهود نیز به میان آورده شده و گویا این قوم بانیان این کار زشت و این رسم شوم بودند. در آیه:

﴿و لقد اتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسول و اتینا عیسی بن مریم...﴾ (بقره/۸۷)
 قرآن کریم به بیان شیوه و روش قوم یهود در برابر انبیاء الهی پرداخته، و با تبیین و تصریح به اینکه هر کجا این قوم با پیامبری مواجه می‌شدند که احکام و دستورات او برخلاف میل و انتظار اینان بود به مخالفت صریح پرداخته، عده‌ای با گردن‌کشی و بزرگ‌بینی خود، زیر بار سخن حق او نمی‌رفتند و عده‌ای هم به آرایش نظامی در برابر او به جنگ و قتال با آن پیامبر می‌پرداختند.

﴿... افکلما جاءکم رسول بما لاتهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون.﴾ (بقره/۸۷)

استدلال آنان هم این بود که می‌گفتند: ما سخنان شما را درک نمی‌کنیم، و چیزی از آن را نمی‌فهمیم، لذا دل‌های ما به سمت شما گرایش و کششی ندارد، تا بتوانیم در سلک پیروان شما قرار بگیریم.

پاسخ انتظارات مومنین در جنگ احد

قرآن کریم وقتی جریان جنگ احد را نقل می‌کند و به تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به آن می‌پردازد، از جمله مسائل بسیار حائز اهمیتی را که به شرح و تفصیل آن می‌پردازد جریان انتظار بی‌جای اصحاب رسول الله است که توقع آنان این بود که چون به حمایت از دین خدا برخواسته‌اند و در راه دفاع از این دین حق به نبرد با کفار قریش پرداخته‌اند، نمی‌بایست در جنگ احد مغلوب می‌شدند و از یاران و هم‌کیشان آنان در این جنگ کشته نمی‌شد، بلکه فتح و پیروزی بدون شک باید نصیب آنان می‌گردید. لذا قرآن از زبان آنان مطلب را این گونه بیان می‌کند که گفتند: ﴿لو کان لنا من الامر شیء ماقتلنا ههنا﴾ (ال عمران/۱۵۴)

اگر ما در این مسیر به فرمان خدا و بر اساس حق قدم گذاشتیم نمی‌بایست در اینجا کشته می‌دادیم؛ خدای سبحان در زد این توقع بی جا و پندار غلط می‌فرماید:

﴿قل لو كنتم فى بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتلى الى مضاجعهم و ليبتلئ الله ما فى صدوركم...﴾ (آل عمران/ ۱۵۴)

اولاً کشته دادن شما در جنگ دلیل بر نبود حقانیت شما نیست که شما اینگونه پنداشتید، بلکه قضای الهی بر این جاری شده است که اینان در این سرزمین بر خون خود بغلطند و به فیض شهادت نائل آیند.

ثانیاً سنت الهی بر این جاری شده است که با آزمایش و امتحان آنچه که در درون سینه‌های شما پنهان است آشکار گردد و بدین وسیله دل و جان شما از آلودگی‌ها و گمان‌های شرک آلود پاک گردد و شما به درجه‌ای بالاتر از مراحل ایمان نائل گردید. لذا فرمود:

﴿ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما يعلم الله الذين جاهدوا منكم و يعلم الصابرين﴾ (آل عمران/ ۱۴۲)

چنین پندارید که به بهشت داخل می‌شوید بدون اینکه نزد خدا از میدان جهاد و صبر و مقاومت سربلند بیرون آید.

در حالی که این پندار، پنداری باطل و به دور از حق و حقیقت بوده و باعث بطلان نظام و سنت آزمایش و امتحان الهی می‌گردد و در واقع هدف خلقت را که تربیت و هدایت انسان است را دچار نقض غرض می‌کند، بر این اساس در ادامه آیات، خدای سبحان با تأکید بر این مطلب که هرگز امت پیامبری را نمی‌توان یافت که از سنت آزمایش و امتحان مستثنی باشد، به تشریح سیره انبیاء پرداخته و می‌فرماید:

﴿و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فمآ وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرين﴾ (آل عمران/ ۱۴۶)

چه بسیار پیامبران بودند که تعداد زیادی از یاران نزدیک آنها در جنگ کشته شدند در عین حال پیروان آنان به همه سختیها و مشکلاتی که به آنها رسید مقاومت کردند و هرگز بیمناک و زبون نگردیدند و تن به ذلت در برابر دشمن ندادند و خداوند صابران را دوست دارد.

بخش دوم

انتظارات بجا و به حق مؤمنین

انتظارات و توقعات بجا و به حق مؤمنین و پیروان انبیاء را می‌توان به دو

بخش تقسیم نمود:

الف) بخشی که مربوط به جهان اخروی و روز جزا می‌شود که انتظار مؤمنین آن است که خدای رحمان آنان را مورد لطف و رحمت خود قرار دهد و جنت و رضوان خود را نصیب آنان سازد، که آیات بسیاری در قرآن کریم بر این مطلب تصریح دارد.

ب) بخش دیگر مربوط به انتظار مؤمنین از خدای سبحان و یا به تعبیر دیگر توقع مؤمنین از دین در نحوه چگونه زیستن و برنامه زندگی اعم از عبادی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و هر آنچه که مربوط به زندگی این جهانی آنان می‌گردد می‌باشد، که برای سهولت بحث می‌توان در چهار محور به بررسی و تحقیق در اطراف این قسمت پرداخت.^۲

محور اول) در رابطه با شیوه و چگونگی انجام اعمال عبادی و انتظار بندگان الهی در راهنمایی و فراگیری از ذات باری تعالی، خدای سبحان از زبان ابراهیم خلیل این توقع و انتظار را اینگونه بیان می‌کند:

﴿ربنا و اجعلنا مسلمین لك و من زریقتنا امة مسلمة لك و ارننا مناسکنا و تب علینا انك انت التواب الرحیم﴾ (بقره/۱۲۸)

پروردگارا به ما چگونگی و شیوه انجام اعمال عبادی حج را بیاموز و نشان بده که از چه طریق به عبادت تو بپردازیم.

همچنان که انتظار این پیامبر از خدای سبحان این است که فرزندان و نسل او را بی هادی و هدایت گر نگذارد، و از میان آنان رسولانی برگزیند تا با خواندن آیات الهی بر آنان راه و رسم بندگی را به آنان بیاموزند و خداوند نیز به این درخواست پاسخ مثبت می‌دهد.

محور دوم) در رابطه با شؤون سیاسی و واگذاری حکومت به دست افراد و اینکه چه کسانی حق حکومت و شایستگی آن را دارند، قرآن کریم در آیات متعددی به بیان حساسیت مومنین و انتظارات آنان و نیز پاسخگویی به درخواست آنان پرداخته و در صدد تبیین آن برآمده است؛ از جمله آیاتی که تصریح بر این مطلب دارد، آیاتی است که خدای سبحان از زبان گروهی از بنی اسرائیل که بعد از موسی علیه السلام می‌زیستند و خداوند پیامبری را بر آنان مبعوث می‌گرداند و آنان از آن پیامبر درخواست می‌کنند تا برای سرو سامان دادن به زندگی اجتماعی آنان و رهانیدن آنان از شر حاکمان ستمگر برای آنان حاکم و سرپرستی را بگمارد، ﴿و قال لهم نبیهم ان

الله قد بعث لکم طالوت ملکاً ﴿ بقره/۲۴۷﴾
 در پاسخگویی به این درخواست پیامبران اعلان می‌دارد که خداوند برای شما طالوت را به عنوان حاکم و زمامدار امور برگزید و برای او نیز شایستگی‌ها و امتیازاتی را قرار داد ﴿ان الله اصطفیٰه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یوتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم﴾
 ﴿بقره/۲۴۷﴾ که عبارت بودند از برتری در علم و دانش و قدرت توانمندی در انجام کارها، زیرا بدون شک برای دستیابی هر حکومتی به خیر و صلاح جامعه نیاز به این دو سرمایه دارد، یکی علم و آگاهی به مصالح حیات جامعه و مفسد آن و دیگری قدرت و توانایی بر انجام آن امور. نکته بسیار ظریف و مهمی که در این آیاتی که بر شرح و حال این قوم و سرگذشت آنان می‌پردازد جلب نظر می‌کند این است که خدای سبحان ضمن اینکه به بیان پاسخگویی به انتظارات ایشان بر می‌آید و بر اصل این درخواست مهر صحت می‌گذارد، اما در بخش ملاک‌ها و ارزش‌گذاری‌ها و شایستگی‌های شخص حاکم به اصلاح تفکر و بینش حاکم بر جامعه و آن قوم که برتری‌ها و امتیازات افراد را در برگزیده شدن به داشتن مال و ثروت که

موقعیت برتر اجتماعی برای آنان ایجاد می‌کند، می‌دانستند، برخاسته و بر خلاف انتظار آنان ملاک شایستگی را علم و توانایی قرار می‌دهد. و به بیان تنها نیز اکتفا نکرده بلکه برای اثبات حقانیت این ملاک، آیه و دلیل محکمی نیز می‌آورد و آن اینکه

﴿ان ایه ملکه ان یتیکم التابوت فیہ سکنیة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائكة ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مومنین﴾ (بقره/۲۴۸)

بی شک نشانه حاکمیت و حکومت او (طالوت) صندوق معروف است که دوباره به شما بازگردانده می‌شود تا برای شما آرامش و اطمینان از جانب پروردگارتان باشد و باقی مانده‌ای از آنچه خدا به خاندان موسی و هارون داده بود، در آن نیز هست که فرشتگان آن را با خود حمل می‌کنند که قطعاً در این نشانه دلیل محکمی است برای ایمان شما اگر اهل ایمان باشید.

محور سوم) در سوره مبارکه کهف قرآن کریم وقتی به شرح حال و بیان انتظارات جوانان خروشیده بر نظام ظالم و حاکم زمان خود می‌پردازد، آنچنان با شور و هیجان و عظمت خاصی بیان می‌کند که

هر خواننده و شنونده‌ای را به حیرت و تعجب وامی‌دارد، در حالی که تعداد این جوانان از تعداد انگشتان دو دست به تصریح قرآن حتی کمتر بوده است. مگر این جوانان چه کردند که این گونه قرآن از آنها با این همه عظمت یاد می‌کند؟ آیا کاری غیر از این بود که بر فرهنگ زمانه خود شوریدند و به آن پشت پا زدند و گفتند:

﴿هُؤلَاءِ قَوْمًا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَوْلَا يَاتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَمِينٍ وَشِمَالٍ﴾ (کهف/۱۵)

اینان مردمانی که ما با آنان حشر و نشر داریم بر گرفتند از غیر خدا برای خود معبود، چرا برای اثبات خدایی آنان دلیل روشنی نمی‌آورند؟ چه کسی ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغ بندد؟

قرآن چه زیبا و پر حرارت و جاذبه به تحقق انتظار آنان در محفوظ ماندن از آلوده شدن به فرهنگ کفرآمیز زمان خود آن جا که از زبان آنان می‌گوید: ﴿رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً...﴾ (کهف/۱۰) در خواستشان این بود که پروردگارا از جانب خود به ما رحمتی عطا کن و ما را در مسیر ارشاد و هدایت قرار بده و خداوند نیز در برآورده شدن انتظار آنان می‌فرماید: ﴿و

رَبِّطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا...﴾ (کهف/۱۴)

بر دل‌های آنان نیرو و توان بخشیدیم
آن‌گاه که برخاستند و گفتند: پروردگار ما
پروردگار آسمانها و زمین است...

محور چهارم) این محور خود برای سهولت بحث به دو بخش قابل تقسیم است؛ یک بخش مربوط می‌شود به بیان انتظارات مومنین نسبت به دانستن حلیت و حرمت آنچه که نیازهای غذایی آنان را تأمین می‌کند و بخش دیگر شامل بیان مسائل اقتصادی و آنچه که مربوط به توزیع ثروت و منابع از جامعه می‌شود.

قسمت اول بحث در سوره مبارکه مائده خدای سبحان به بیان انتظارات مومنین و پاسخگویی به آن در رابطه با آنچه که مربوط به حلیت و حرمت چیزهایی که به وسیله آنها نیازهای غذایی افراد تأمین می‌شود پرداخته و می‌فرماید:

﴿يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ...﴾ (مائده/۴)

ای پیامبر از تو می‌پرسند که چه چیزهایی بر آنان حلال است؛ در جواب آنان بگو هر آنچه پاکیزه و پاک است بر شما حلال است.

در سوره مبارکه انعام قرآن کریم در ردّ و نهی از تحریم‌هایی که افراد خودشان از

روی هوا و هوس به وجود آورده و انتظارشان این بود که خدای سبحان نیز آنها را امضا نماید به پیامبر اکرم می‌فرماید؛ به آنان بگو: ﴿قل لا اجد فی ما اوحی الی محرماً...﴾ (انعام/۱۴۵) در آنچه به من وحی شده است آنچه را که شما بر خود حرام کرده‌اید را نمی‌یابم و به قدری قرآن نسبت به این مسأله حساسیت نشان می‌دهد که به سرزنش آنهایی که از پیش خود به تشریح احکام پرداخته و حلیت و حرمت می‌سازند، پرداخته و می‌گوید: ﴿و مالکم الا تاکلوا معاذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم...﴾ (انعام/۱۱۹) چه شده شما را که از آنچه نام خدا بر آن برده شده، نمی‌خورید و حال آنکه به تفصیل محرمات را خدای سبحان برای شما بیان کرده است. و به تعبیر قرآن آیا ایشان ﴿أفغیر الله ابتغی حکماً و هو الذی انزل الیکم الکتاب مفصلاً...﴾ (انعام/۱۱۴) غیر خدا را به عنوان حکم و بیان‌کننده احکام برگزیده‌اند، در حالیکه تنها اوست که نازل کرد به سوی شما آیاتش را به طور تفصیل ﴿و الله یقتضی بالحق و الذین یدعون من دونه لا یقضون بشی ان الله هو السمع البصیر﴾ (غافر/۲۰) و بی شک حکم‌کننده بحق خداست و آنانی که از غیر

مسیر الهی دنبال دستیابی به حقیقت‌اند به چیزی دست نخواهند یافت زیرا که خداوند شنوا و بیناست.

از این رو قرآن با ردّ این دست‌آویز که مشرکان انتظارشان این بود که هر آنچه را که آنان حرام دانسته‌اند، در واقع همان محرمات الهی است زیرا اگر خداوند غیر از آن را می‌خواست و چیزی غیر از آنچه که مشرکین به آن باور داشتند مورد انتظار او بود ما نیز قدرت بر جعل چنین احکامی را نداشتیم، اما از آنجایی که غیر این را از ما نخواست است پس ما می‌فهمیم که او به ما اجازه شرکت در تحریم را داده است. (انعام/۱۴۸)

بخش دوم آیاتی است که در آن خدای سبحان در صدد پاسخگویی به انتظارات مؤمنین در رابطه با مالکیت و توزیع ثروت و اموال و منابع و معادنی که مالکیت کسی بر آنها مسجّل نیست پرداخته و در صدد تبیین مالکیت آنها بر می‌آید. در سوره مبارکه انفال با شروع به این سؤال که یسئلونک عن الانفال سوره آغاز می‌شود و خداوند در پاسخگویی به این سؤال می‌فرماید: ﴿قل الانفال لله و الرسول فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مومنین﴾ (انفال/۱)

ای پیامبر به آنان بگو انفال مال خدا و رسول خداست، از خدا بهره‌زید و در صدد اصلاح بین خودتان برآید و به اطاعت خدا و رسول کردن نهید، اگر اهل ایمان هستید.

در سوره مبارکه حشر خدای سبحان به بیان چرایی واگذاری این مالکیت و علت تخصیص آن به خدا و رسول برآمده و می‌فرماید:

﴿ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فله وللرسول ولذی القربى والیتامى و المساکین و ابن السبیل کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم و ما اتیکم الرسول فخذوه و نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب﴾ (حشر/۷).

آنچه را که خداوند از مال و املاک اهل آبادیها به رسولش اختصاص داد، از آن خدا و پیامبر و نزدیکان او و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است تا اموال در بین اغنیاء و توانگران در گردش نبوده و در انحصار آنان نباشد و هر آنچه را که پیامبر به شما فرمان داد آن را بگیرید و از آنچه که شما را بر حذر داشت بهره‌زید و تقوا پیشه کنید که خداوند سخت عقوبت کننده است.

در این تعلیل (کی لایکون دولة بین

الاغنیاء منکم)، نکته بسیار مهم و حائز اهمیتی وجود دارد و آن اینکه خدای سبحان با این توزیع و تقسیم در مورد انفال که بخشی از آن را در آیه مبارکه و ما افاء الله... بیان نمود که مربوط به سرزمین‌هایی است که خدای سبحان از بنی‌نضیر بدون جنگ و خونریزی نصیب مسلمین ساخت در صدد است تا جلوی تمرکز ثروت و انحصار آن را در دست عده‌ای خاص بگیرد.

در بحث انفاق نیز خدای سبحان به بیان پاسخگویی به انتظارات مؤمنین بر آمده و حتی بنابر برداشت بعضی از مفسرین قرآن کریم در صدد تصحیح این انتظارات نیز بر آمده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿یسألونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین و الیتامى و المساکین و ابن السبیل و ما تفعلوا من خیر فان الله به علیم﴾ (بقره/۲۱۵)

از تو درباره چه انفاق کردن می‌پرسند، به آنان بگو هر آنچه از مال و اموالتان انفاق می‌کنید، آن را اختصاص به پدر و مادر و نزدیکان و نیز ایتام و محرومان و در راه ماندگان دهید و هر آنچه از کارهای خیر انجام دهید خدا بدان داناست.

بخش سوم نقد و بررسی دیدگاه سروش درباب انتظار از دین

از آنچه در بخش اول و دوم بیان شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که قرآن کریم که خود زبان گویای دین و شریعت است، نه تنها در برابر انتظارات بشر از دین ساکت و صامت نبوده و نیست، بلکه آنجایی که حتی نیاز به اصلاح و تصحیح این انتظارات نیز بوده است، به انجام چنین کاری مبادرت ورزیده و به پاسخگویی انتظارات مؤمنین برآمده است. در این بخش به نقد و بررسی سخنی از دکتر سروش خواهیم پرداخت که می‌گوید:

... بسیاری از دینداران انتظار دارند که دین هم دنیایشان را آباد کند، هم آخرتشان را، یعنی از دین مستوقعند که جمیع مسایل ریز و درشت دنیوی و اخرویشان را پاسخ دهد. اما این انتظار هیچ دلیل عقلی و شرعی ندارد. تأکید می‌کنم، حتی یک دلیل عقلی و شرعی برای این پندار درست نیست.^۴

قبل از آن که به نقد و بررسی این سخن بپردازیم بیان یک مطلب لازم است و آن این که گرچه ظاهر کلام دکتر سروش

نکته جالبی که نظر هر تدبر کننده در آیات مورد سؤال و جواب از انفاق را ممکن است به خود جلب کند، این است که قرآن کریم در مورد سؤال واحد دو جواب مختلف و جدای از یکدیگر را بیان می‌کند، زیرا در جواب سؤال آیه ۲۱۵ بقره به اصلاح انتظارات مومنین می‌پردازد و در آیه ۲۱۹ همین سوره در جواب بیان از سؤال چه انفاق کنیم جواب قل العفو را می‌فرماید در حالی که سؤال از بخشش‌ها و نقل و انتقالات مالی است و انتظار این است که جواب نیز در همین زمینه باشد، اما دیده می‌شود که جواب به گونه‌ای داده شده است که دورترین معنایی که ممکن است از عفو به ذهن شنونده و خواننده تبادر کند، جود و بخشش‌های مالی است و نزدیک‌ترین معنایی که از کلمه عفو به ذهن می‌آید همان معنای اصطلاحی آن که گذشتن از خطاها و لغزشهای دیگران است، خواهد بود، گرچه عده‌ای از مفسرین تلاش نموده‌اند که معنای عفو را به همان معنای مالی برگردانند، اما بدون شک هر جامعه‌ای برای سلامتی روابط اجتماعی خود بیش از هر چیز نیاز به معنای اصطلاحی عفو را نیز دارد.^۳

این است که از دین باید انتظار حداقلی داشت و محدوده کمی را باید برای بیان انتظارات توسط دین در نظر گرفت و ایشان هیچ‌گاه در صدد تبیین این حد و حدود برنیامده‌اند، اما واقعیت این است که حتی همان مورد خاصی را که سرورش تصریح می‌کند که باید انتظار تبیین آن را از دین داشت و باید دین پاسخگوی آن باشد، آنجا که ایشان در پاسخ به سؤال «چه توضیحی می‌توان برای عدل داشت... چیزی که تمام مردم روی آن توافق دارند؟ آیا این مبنای عدل است؟» بعد از بیان مقدماتی می‌گوید:

... چگونه می‌توانیم به مردم واگذار کنیم که شما خودتان بنشینید و عدالت را تعریف کنید و سپس بر مبنای آن نظام حکومتی بنا کنید؟ و بعد از اینکه دوسه نسل تلخ‌کام و ناکام ماندید، بیا بید و از رویه پیشین خودتان توبه کنید و دوباره راه گذشتگان را در پیش بگیرید؟ اگر این سؤال مطرح بشود، پاسخ بنده این است که باز هم باید برگردیم به تبیین انتظاراتی که از دین داریم. به نظر بنده یکی از انتظاراتی که ما از دین داریم این است که راه انجام دادن

اموری را به ما نشان بدهد که امتحان کردن آن امور خطر بسیار دارد... یکی از جاهایی که ما به شدت محتاج ادیان و پیامبران هستیم همین مواضع است، مواضعی که ممکن است بشر تجربه بکند ولی اگر تجربه کرد، جواب تجربه وقتی معلوم می‌شود که کار از کار گذشته است... لذا به گمان بنده برای اینکه در چنین مواردی از چنان خطا و خطر مهلکی مصون بمانیم، فهم مان از عدالت را همیشه باید بر دین حق عرضه بکنیم و از آن الهام بگیریم.»^۵

حال با توجه به آنچه بیان شد، می‌بینیم که سرورش در این سخنش اذعان می‌دارد که از جاهایی که ما باید انتظار داشته باشیم که دین در صدد تبیین آن برآید و از پیش خود به شرح و تفسیر آن نپردازیم معنا و تعریف عدالت است و این حریم اختصاصی دین است، اما ایشان در سخنی دیگر که به تعیین و تبیین نسبت میان عدالت و قانون می‌پردازد به این نتیجه می‌رسد که عدالت چیزی غیر قانون نیست و قانون هم چیزی جز اتفاق آراء مردم نخواهد بود، آنجا که می‌گوید:

اولین سخن این است که قانون

باید عادلانه باشد، در این جای بحثی نیست، اما این قانون عادلانه قبل از عادلانه بودن باید قانون باشد. حال سؤال این است که کدام مرجع و منبع، حق وضع قانون را دارد؟ آیا از هر جا و هر کسی حکمی رسید و مدعی شد که بر نهج عدالت حکم کرده است، سخنش برای ما الزام آور است؟

ایشان با بیان چند تئوری و نقد آنها در ادامه به این نتیجه می‌رسد که:

چون قانون در اصل برای منع و نهی می‌آید، برای گرفتن پاره‌ای از آزادی‌ها و حقوق می‌آید و در بحث عدالت ما همیشه بحث از حقوق می‌کنیم. لذا قانون عادلانه قانونی است که مجوز منع و نهی را داشته باشند، اگر نداشته باشد عادلانه نیست. این مجوز را تئوری پردازان از منابع مختلف اخذ کرده‌اند. بعضی‌ها گفته‌اند، آدمی واجد هیچ حقی نیست، لذا هر قانونی که خدا برای او بنهد، عادلانه است. بعضی‌ها زور را منبع مشروعیت گرفته‌اند، بعضی‌ها مصلحت عامه را... گمان من این بود که هیچ کدام از این تئوری‌ها مثبت مقصود نیست. ما نهایتاً باید به قانون برسیم. فقط قانون است که حق دارد آزادی‌ها را محدود کند. اما قانون وقتی قانون است که مسبوق

به توافق عامه و رضایت عامه باشد و قانون معنایی غیر از این ندارد.^۶

حال با توجه به آنچه بیان شد می‌بینم که دکتر سروش عدالت را چیزی جز عمل به قانون و قانون را چیزی جز توافق عامه مردم نمی‌داند و لذا از نظر ایشان قانونی عادلانه است که منبع و مرجع آن توافق عامه باشد و لاغیر. آیا با این مبنای دکتر سروش اصلاً جایی برای انتظار بشر از دین مخصوصاً در امور دنیوی باقی خواهد ماند؟

حال باز می‌گردیم به اصل بحث و به نقد و بررسی سخنی که در ابتدای این بخش از ایشان نقل شد، پرداخته و می‌گویم این سخن از دو جهت و دو منظر قابل نقد و بررسی است.

منظر اول) اگر ما دین را رسن خاموش و قرآن را متنی صامت و ناگویا ندانیم و برای آن زبانی واضح و گویا قائل شویم، در این صورت همچنان که در دو بخش قبلی از زبان قرآن به بیان انتظارات مؤمنین و غیر مؤمنین و پاسخ‌گویی به این انتظارات برآمدیم، به طور طبیعی است که مومنان انتظارات خود را بردین عرضه کنند و جواب آن را چه مثبت و چه منفی دریافت کنند و بدون تردید هیچ مانع عقلی و شرعی هم

وجود نخواهد داشت، زیرا عقل در این کار چیزی جز خوبی و حسن نمی‌بینید، بدین جهت که اگر شخص دیندار انتظار خود بر دین عرضه نکند و پاسخگویی را از او نخواهد از چه کسی باید درخواست پاسخ کند؟

از نظر شرعی هم همانطور که بیان شد قرآن کریم خود مبادرت به این کار ورزیده است و هیچ منع و ردی برای ادامه آن توسط دیگر دینداران نیز بیان نکرده است. ممکن است تنها پرسشی که در اینجا بتواند مطرح شود این است که در زمانی که صاحب شریعت خود حضور دارد، در نتیجه می‌تواند در مقام سؤال و جواب و پاسخگویی به انتظارات افراد بر آمده و هیچ جای خدشه‌ای نخواهد بود، اما در زمانی که دست بشر از این نعمت تهی است و چیزی جز اوراقی چند در اختیار او نیست، چگونه می‌تواند به پاسخ انتظارات خود از دین دست پیدا کند و جواب آن را بیابد؟

جواب این سؤال از منظر قرآن کریم روشن و آشکار است و آن اینکه خداوند دین کامل و جامعی را توسط خاتم الانبیاء فرستاده که هر نوع نیازی را که دین باید پاسخگوی آن نیاز باشد، این دین در صدد

پاسخگویی به آن نیاز برآمده است. (مائده/۳)

از این رو عنصر پویایی اجتهاد در مکتب تشیع در زمان غیبت امام معصوم، عهده‌دار بیان پاسخگویی به انتظارات است. گرچه به تعبیر شهید صدر سیر تاریخی اجتهاد در مکتب تشیع نشان از آن دارد که تمامی همت خود را صرف حوزه فردی و رفتارها و تصرفات شخصی نموده است، اما این دلیل بر آن نمی‌شود که دین نسبت به حوزه اجتماعی نظری نداشته و ندارد، ایشان در توضیح این مطلب می‌گویند:

فکر می‌کنم همه ما در اینکه هدف اجتهاد، همان تطبیق دادن نظریه اسلام با زندگی است، توافق داریم و چون بدون روشن شدن مشخصه‌ها و ابعاد این نظریه تطبیق آن ممکن نیست، پس باید دو حوزه متفاوت تطبیق تئوری اسلام در زندگی را مشخص سازیم.

- ۱) تطبیق این نظریه در حوزه فردی و رفتارها و تصرفات مشخص.
- ۲) تطبیق آن در حوزه اجتماعی و بنای جوامع انسانی، براساس آن در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آهنگ اجتهاد گرچه در آغاز و

در تحلیل نظری، هر دو جنبه را وجهه همت می‌داند، ولی سیر تاریخی آن در مذهب شیعه، بیشتر به حوزه اول معطوف شد، از این رو، مجتهد در خلال استنباط «فرد» مسلمانی را در نظر می‌گیرد تا آن تئوری را بر رفتارهای او تطبیق کند و تصویری از «جامعه»‌ای که خواستار بنای حیات و روابط آن براساس اسلام است ملحوظ نمی‌دارد.^۷

لذا همانگونه که شهید صدر تصریح می‌کند، نبود چنین رأیی به دلیل محدودیت نگرش بوده است، نه چیز دیگر. منظر دوم) اگر قائل شدیم که دین رسانی خاموش و شریعتی صامت و ناگویا است که مبنای دکتر سروش بر آن است حال اگر دینداران با آن انتظاری که ایشان برای آنان بیان کردند به سراغ دین رفتند، آیا چیزی غیر از آنچه که خواسته و انتظار آنان است باید از دین برداشت کنند؟ مگر نه این است که ایشان خود معتقدند: «فهم متون دینی، خود در گرو تعیین انتظارات ما از دین است و نه بر عکس» لذا به نظر ایشان «آدمیان پیش از مراجعه به دین باید مسایل را به اصلی و فرعی تقسیم کرده باشند و چارچوبی برای انتظارات خود

معلوم و معین نموده باشند و سپس به سراغ متون دینی بروند»^۸
اما اینکه ایشان می‌گوید:

«این انتظار هیچ دلیل عقلی و شرعی ندارد»، این ادعا بر مبنای ایشان (که شریعت را صامت می‌داند) قابل مناقشه جدی است. زیرا این سخن وقتی صحیح است که هیچ ارتباطی بین دنیا و آخرت وجود نداشته باشد و یا قائل به آن نباشیم، زیرا در غیر این صورت این سؤال طرح خواهد شد که آیا عقل هیچ نوع رجوعی را اصلاً به دین نمی‌پذیرد یا اینکه منع به طور کلی نیست، بلکه نسبت به امور اخروی رجوع به آن را می‌پذیرد و اما نسبت به امور دنیوی قائل به این رجوع نیست، در حالی که دکتر سروش آنجا که به بیان فروض چهارگانه انتظار بشر از دین می‌پردازد، گرچه این فرض را که «دین برای آخرت است»، در مقابل این فرض که دین هم برای دنیا و هم برای آخرت است را می‌پذیرد و به تقویت و تثبیت آن می‌پردازد، اما در عین حال اذعان می‌دارد که:

در این دیدگاه دین علی‌الاصول برای تأمین سعادت اخروی آدمیان آمده است، اما چون راه ما آدمیان از

دنیا می‌گذرد و به میزانی که دنیا می‌تواند در کار آخرت امداد کند یا مزاحم واقع شود مورد توجه دین قرار می‌گیرد، دین برای تأمین سعادت اخروی ناچار و به تبع به امر دنیا هم می‌پردازد.^۹

حال اگر پذیرفتیم که دین برای دنیا برنامه‌ای دارد، بدون تردید از نظر عقلی و شرعی رجوع به دین با هر دو دیدگاه اقلی و اکثری در صورتی که شریعت را صامت فرض کردیم سازگار است، زیرا در غیر این صورت ترجیح بلامرجح لازم می‌آید؛ بدین معنی که شریعت (بنا بر فرض صامت بودن) دامنه و وسعتی را برای خود تعریف نکرده، بلکه تابع انتظار ماست و عقل در صورتی که اصل رجوع به دین را در امر اخروی پذیرفت، چاره‌ای غیر پذیرش مقدمات آن که مربوط به امور دنیوی نیز می‌شود ندارد و چون این مقدمات بنا بر فرض صامت بودن شریعت تابع انتظار ماست، عقل نمی‌تواند بین دو دیدگاه (اقلی و اکثری) تفکیک قائل شود.

پی‌نوشتها

۱. سروش، عبدالکریم، *مدارا و مدیریت*، تهران، صراط، ۱۳۷۶، ص ۱۳۷.
۲. گرچه جداسازی بین اعمال عبادی، سیاسی، فرهنگی و... از منظر قرآن کریم کاری دشوار به نظر می‌آید، زیرا کمتر عملی را می‌توان یافت که در قالب احکام الهی قرار بگیرد، ولی جنبه عبادی نداشته باشد و یا به عکس به عنوان مثال نماز جمعه یک عمل عبادی است، اما تمامی آن جنبه‌های دیگر را نیز در خود داراست از این رو مراد ما از اعمال عبادی در اینجا آن عملی است که بیشتر جنبه فردی و شخصی آن در رابطه با خداوند در نظر گرفته می‌شود و در آن قصد قربت شرط است.
۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۲، ص ۲۳۹.
۴. *تفسیر نمونه*، ج ۲، ص ۸۱.
۵. *مدارا و مدیریت*، ص ۳۶۶.
۶. سروش، عبدالکریم، *فربه‌تراز ایدئولوژی*، دوم، ۱۳۷۳، صص ۵۵ - ۵۴.
۷. سروش، عبدالکریم، «نسبت عدالت و قانون» جهان اندیشه، ش ۲، آبان ۱۳۷۹، ص ۲۱.
۸. شجاعی زند، علیرضا «تعامل‌های دین و دولت» قیسات، س دوم، ش دوم، ص ۵۱.
۹. *مدارا و مدیریت*، ص ۱۳۵.
۱۰. سروش، عبدالکریم، *ایدئولوژی و دین دنیوی*، کیان ش ۳۱، ص ۹.